

## مهم‌ترین پیام قرآن، نجات انسان است

ناصر مهدوی با انتقاد از کسانی که قرآن را کتاب خشونت می‌دانند، بیان کرد: از آنجایی که مسئله اصلی قرآن، انسان و نجات انسان است...



ناصر مهدوی با انتقاد از کسانی که قرآن را کتاب خشونت می‌دانند، بیان کرد: از آنجایی که مسئله اصلی قرآن، انسان و نجات انسان است، هرگز نمی‌توان آن را کتاب خشونت معرفی کرد، چراکه به رسول خدا(ص) نیز وحی شده که اگر پیام الهی را با عشق و محبت به مردم ابلاغ کنی، تأثیر می‌گذارد و در غیر این صورت، از جریان کنار می‌روی.

به گزارش ایکننا، ناصر مهدی، شب گذشته، ۳ اردیبهشت ماه، در نشست «دین و چالش‌های اخلاقی جامعه امروز» که به همت انجمن اندیشه و قلم برگزار شد، به طرح بحثی با عنوان «آیا قرآن کتاب خشونت است؟» پرداخت که در ادامه متن آن را می‌خوانید:

بعضی می‌گویند قرآن به خشونت دعوت می‌کند، اما با این ایده موافق نیستم. البته می‌توان ایده‌های مختلف را مطرح کرد و ما نیز اعتقاد داریم که باید حرف‌ها زده شود و ما نیز دلایل خود را ارائه دهیم که چرا به قرآن اعتقاد داریم. اما اگر دلایل ما قوی‌تر باشد، حیف است که به دلایلی نظیر مسائل سیاسی و ... از یک منبع مهم مانند قرآن دست برداریم. به اندازه‌ای که با قرآن انس گرفته‌ام، از بسیاری از آیات بسیار لذت می‌برم و انس با قرآن نیز بسیار مسئله مهمی است که بسیاری از عرفا با آن مرتبط بودند. همه عرفا یک بخشی از تجربیاتشان برخاسته از علاقه مندی به قرآن است. حتی ابن سینا و ملاصدرا و دیگر حکما نیز این‌طور بودند؛ لذا در مقابل بسیاری از افراد خشن، این عرفا نیز با قرآن مانوس بودند. انسان؛ نقطه اشتراک تمام ادیان

ادیان زنده جهان اشتراک مهمی دارند؛ در آیین بودا، هندو، مسیح، یهود و اسلام، این اصل اشتراک را می‌بینیم و آن اینکه همه این ادیان می‌خواهند انسان را نجات دهند و پیامبران می‌خواهند انسان‌ها را از رنج نجات دهند. وقتی کتاب اوپانیشادها، انجیل، تورات و قرآن را می‌خوانید، می‌بینید انبیائی که از راه رسیدند، دوست دارند به انسان‌ها کمک کنند و می‌خواهند کیفیت زندگی انسان‌ها بالا برود و انسان‌ها خود را از بی‌راهه نجات دهند. روش آنها نیز صمیمانه است و با اجبار نیامدند، چون می‌دادند با اجبار، پیام به قلب آدمی نمی‌رسد. اینها فهمیده بودند با اجبار نمی‌توانند قلب‌ها را تصرف کنند و کسی می‌تواند تغییر ایجاد کند که بتواند بر دل بنشیند.

از این مرحله که می‌گذریم، می‌بینیم دستورات آنها نیز شبیه هم است. من می‌خواهم بگویم که در قرآن، اصل انسان است و این به معنای عدم اصل بودن خدا نیست، اما حتی دعوت به سوی خدا نیز برای نجات انسان است. خدا به بنده اش که می‌گوید نزد من آید، می‌خواهد او نجات یابد و نمی‌خواهد سیاهی لشکر درست کند. خدا خودش را از مرکزیت کنار می‌برد و بعد انسان را در مرکزیت می‌گذارد. بنابراین، همه ادیان برای انسان هستند و خواسته‌اند صمیمانه کنار انسان بایستند تا بگویند انسان موجود آگاهی است، اما گاهی اوقات ممکن است وسوسه‌ها از او رهزنی کند و در جاده دیگری بیفتد. مسئله قرآن انسان است

در آیین بودا، داریم که می‌گوید زندگی شما پر از رنج است، اما می‌توانید پیروز باشید و اگر روش کسب درآمد و بینش و گفتار شما درست باشد و اگر ارتباط خود را درست کنید، از رنج‌رها می‌شوید. کنفوسیوس نیز می‌گوید دارید درد می‌کشید، ولی اگر به همسایه عشق بورزید و اول خوشبختی دیگران را بخواهید، زنده می‌شود. بنابراین قرآن چه تفاوتی دارد که می‌گوییم این کتاب پر از خشونت است؟ مگر غیر از این است که مسئله قرآن، انسان است و مگر غیر از این است که مهم‌ترین توصیه او به انسان همین توصیه‌های معنوی است.

غرض اصلی بودا و پیامبر اسلام(ص) این است که انسان رنج نکشد و تقسیم بندی کفر و ایمان و شرک نیز برای انسان است و خدا می‌گوید وقتی کفر را انتخاب می‌کنید، به جایی می‌روید که راه حقیقت را می‌بندد و وقتی سخن از کفر می‌گوید، دارد به انسان‌ها هشدار می‌دهد که کفر انسان‌ها را به ظلم می‌کشاند یا مثلاً وقتی از شرک سخن می‌گوید، آنجا است که انسان کوچک و حقیر می‌شود و خدا به آن‌الگو، شرک می‌گوید، نه اینکه بگوید طرفدار من خوب است و دیگران بد هستند.

خدا می‌گوید وقتی تقسیم بندی کفر و ایمان را مطرح می‌کنم، دارم آدم را به میان می‌آورم و من می‌گویم هرکسی دلش بیشتر به حال خودش می‌سوزد، به بهشت می‌رود و هر کسی که به خودش ظلم می‌کند یا از خودش عقب نشینی می‌کند،

به جهنم می رود. خداوند برای این می گوید او را پرستش کنیم که انسان به این واسطه خودش را شکوفا کند و انسان از طریق پرستش خدا، انگیزه بیشتری پیدا می کند. اگر این تصویر را نگاه کنیم، آن وقت می توانیم بگوییم، قرآن ما را به این محور می خواند.

رسول خدا(ص) و ابلاغ محبت آمیز پیام الهی

وقتی که می خواهد پیامبر(ص) را به سراغ انسان بفرستد، می گوید اگر پیامبر هستی و می خواهی در این مسیر و الگو باقی بمانی، باید به انسان ها عشق بورزی، چنانکه می فرماید: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ قَطًا عَظِيمًا لَانْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ یعنی اگر سنگ دلانه برخورد کنی، از بازی بیرون هستی و در آیاتی هم داریم که می گوید فقط به آنها پیام بده و با تندی و خشونت سراغ بنده من نرو. همچنین می گوید تو نمی توانی در وجود بنده من رخنه کنی و داوری کنی. پیامبر(ص) بسیار اذیت شد، اما خدا می گوید من می دانم درون تو چه می گذرد، اما حق نداری جبارانه رفتار کنی و حق نداری مراقب آنها باشی و در حریم خصوصی آنها وارد شوی و فقط باید با روش های عقلانی و چهره گشاده این پیام را ابلاغ کنی.

تمام اینها در قرآن نقد شده است؛ یعنی خداوند به رسول خود می گوید: با دستانی باز به سراغ بنده ام برو و او را دعوت کن. قصه دیانت قصه دعوت است. سوره عبس را داریم که بسیاری از شیعیان سعی می کنند آیات را بد ترجمه کنند که روح قرآن از بین برود، اما متفکرین اهل تسنن می گویند در این سوره خدا با پیامبر(ص) حرف می زند که یک پیرمردی وارد جمعی می شود و پیامبر(ص) نیز کار مهمی داشت، اما یک مقدار دیر به او توجه کرد. سپس آیه نازل شد و پیامبر(ص) را توبیخ کرد. در جاهای دیگری نیز داریم که می گوید اگر بخواهی سختی کنی، از بازی بیرون هستی.

وقتی اینها را کنار هم می گذاریم، می بینیم در قرآن نیز موضوع نجات انسان مطرح است. چقدر این آیه در قرآن تکرار شده که انبیا(ع) اجری را مطالبه نکردند و گفتند اجر آنها با خدا است. همه آنها گفتند در قبال این رسالت مال مادی و ... نمی خواهیم، بلکه فقط می خواهیم پیام خدا را به شما برسانیم. در سوره شعرا چندین بار این مسئله تکرار شده است. قومشان، انبیا(ع) را اذیت کردند و سنگ بر سرشان زدند و از شهر بیرونشان کردند، اما اینها دست برنمی داشتند و در سوره یاسین آمده است: وقتی یکی از انبیا(ع) را مثله کردند و خدا خواست او را به بهشت ببرد، می گوید: ای کاش این ها می دانستند خدا چقدر مهربان است؛ یعنی اینها پس از مرگ هم آرزوی رستگاری قوم خود را دارند. پس آن طور که در آیین بودا و مسیح و ... محور انسان است، در قرآن هم محور نجات انسان است و در اینجا، نهایت رأفت به وجود می آید.

اگر قرآن کتاب خشونت باشد، این خشونت لوازمی دارد و باید ما را به تندخویی و انتقام و کینه دعوت کند. برای نمونه، وقتی می گوید خدا انسان را برده می داند، این برده بودن یعنی اختیاری نداری و باید آزادی خود را تعطیل کنی و این نسبت را بین خدا و انسان نمی بینیم و نمی توان گفت برده همان بنده است. بنابراین، هر واژه یک پیامدهایی دارد و اگر بگوییم قرآن کتاب خشونت است، باید نشان دهیم که قرآن ما را به انتقام و ستیز و ... دعوت می کند، اما این را نداریم. ممکن است بگوییم در آیاتی دعوت به جهاد شده ایم، اما مراد از تمام این آیات، جنگ با ستمگران است و جنگ های دفاعی مدنظر قرار گرفته است؛ یعنی در برابر بی عدالتی، ستم، آزار و اذیت، صلابت داشته باشید که یکی از نشانه های رشد شخصیت است و شخصیت های بزرگ، علاوه بر درایت، روح باصلابتی دارند.

هر وقت می گوییم چرا قرآن کتاب خشونت است، می گویند قرآن گفته با کافران شدید برخورد کنید، اما توجه نمی کنند که این به معنای کفر عقیدتی نیست که اگر کسی ایمان نیاورد، سرش را ببرید. بلکه اینجا مراد ظالمین هستند. می گوید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَحِ لَهَا»، اگر دیدی آدم های متجاوز و سرکشان میل به سمت صلح دارند، شما نیز صلح کنید. نمی گوید اگر میل به ایمان داشتند، شما نیز صلح کنید، بلکه می گوید اگر میل به صلح دارند، شما نیز این طور باشید. بنابراین قرآن ما را به زندگی اخلاقی دعوت می کند و انگیزه های اخلاقی ما را بیشتر می کند و ما را دعوت می کند به اینکه باور کنیم مهلت ما در این جهان اندک است و قرآن ما را دعوت می کند که برای شکوفایی نفس خود بیشترین استفاده را داشته باشیم.